



امام شافعی و نوگرایان

آیا تأسیس اصول فقه توسط امام شافعی جنایتی علیه عقل مسلمان بود؟

محمد براء یاسین | ترجمه: عادل حیدری



امام شافعی و نوگرایان |

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام شافعی و نوگرایان

آیا تأسیس اصول فقه توسط امام شافعی جنایتی علیه عقل مسلمان بود؟

نوگرایان شبهات زیادی در رابطه با امام محمد بن ادریس شافعی - رحمه الله - مطرح نموده و موضعی به شدت خصمانه نسبت به او اتخاذ کرده‌اند. آن‌ها مقالات و کتاب‌هایی در این رابطه نوشته‌اند که در آن پای خود را از حد فراتر گذاشته‌اند.

از جمله مهم‌ترین شبهاتی که این افراد مطرح کرده‌اند این است که امام شافعی - رحمه الله - با تألیف کتاب «الرساله» و تدوین علم اصول فقه - به زعمشان - ضربه نهایی را بر عقل اسلامی در زمینه فقه و قانون‌گذاری وارد کرده

است؛ به طوری که درهای اجتهاد و نظر و را به بهانه‌های شرعی و سخنان اسلامی بسته است. از نظر نوگرایان باید از دیدگاه‌های شافعی - رحمه الله - گذر کرد و آن‌ها را پشت سر گذاشت چرا که ارزش توجه و اهمیت ندارد. حتی برخی از آن‌ها کوشیده‌اند در جایگاه علمی امام شافعی، برتری، نبوغ و خلاقیت او تردید ایجاد کنند.

هدف از طرح این شبهه تضعیف شریعت اسلامی از طریق تضعیف یکی از مهم‌ترین علوم شرعی یعنی علم اصول فقه است؛ علمی که روند فهم و استدلال را تنظیم می‌کند. نوگرایانی مانند محمد آرکون، نصر حامد ابوزید، عبدالمجید شرفی و جورج طرابیشی کوشیده‌اند این شبهه را ترویج کنند. محمد آرکون هنگام بررسی ادله احکام که امام شافعی - رحمه الله - در کتاب «الرساله» به آن پرداخته است، به دلیل قیاس - که چهارمین دلیل کلی است -

حمله کرده، و آن را حيله‌ای بزرگ می‌داند که شافعی کوشیده این توهّم را ایجاد کند که سرمنشأ الهی دارد!^۱

نوگرایان در تعداد مسائل اصولی که از شافعی بابت آن انتقاد کرده‌اند اختلاف نظر دارند. زکریا اوزون در کتاب خود «جنایت شافعی: نجات امت از فقه ائمه» بیش از دیگران امام شافعی - رحمه الله - را آماج انتقادات خود قرار داده و بلکه در نقد خود به حد بی‌پروایی رسیده است. کتاب او از افراطی‌ترین کتاب‌ها در مواجهه با میراث فقهی و اصولی امام شافعی است.^۲

اما مهم‌ترین و برجسته‌ترین مسائل اصولی که نوگرایان برای آن از امام شافعی - رحمه الله - انتقاد کرده‌اند، تأکید او بر حجیت سنت نبوی است. آن‌ها این امر را تا حدی مشابه با تحریف‌هایی که در آئین مسیحیت رخ داده،

۱ - «تاریخية الفكر العربي الإسلامي» (۲۹۷).

۲ - استاد مروان کردی پژوهشگر جوان عراقی در کتاب خود «الجنایة علی الشافعی: حوار علمي هادی مع رافضی علمي الفقه والأصول» به‌طور مفصل به نقد دیدگاه‌های او پرداخته است.

می‌دانند، همان‌طور که جرج طرابیشتی در کتاب خود «از اسلام قرآن تا اسلام حدیث» به آن اشاره می‌کند.

از دیگر کسانی که امام شافعی - رحمه الله - را به دلیل تدوین علم اصول فقه مورد انتقاد قرار داده‌اند، نصر حامد ابوزید است. او در کتاب «امام شافعی و تأسیس ایدئولوژی میانه‌رو» به این موضوع پرداخته است. اگرچه نقدهای او توسط نواندیش دیگری به نام حسن حنفی در کتاب «گفت‌وگوی نسل‌ها» تا حد زیادی رد شده است.

تنها دلیلی که نوگرایان را به دشمنی با امام شافعی - رحمه الله - و انکار جایگاه علمی او سوق داده، این است که او به تأسیس و قاعده‌مند کردن روش فهم و استنباط پرداخته که با دیدگاه‌های لیبرال و مدرن که نسبیت‌گرایی از ارکان اصلی آن است، هم‌خوانی ندارد. در این نگاه، حق وجود مستقلی ندارد؛ بلکه حق همان چیزی است که انسان باور دارد یا می‌خواهد باور کند. نصر ابوزید درباره امام شافعی - رحمه الله - می‌گوید: «او در تلاش

بود تا بر تکثرگرایی فکری و فقهی غلبه کند، تلاشی که از لحاظ اجتماعی، فکری و سیاسی معنای روشنی دارد».^۳

یکی از پژوهشگران در توضیح دلایل دشمنی نوگرایان با امام شافعی - رحمه الله - می‌گوید: «شافعی ضوابط برای فهم متون وضع کرد، در حالی که روش‌های مدرن به فهمی باز، متنوع، نسبی و متغیر تمایل داشته و مخالف این هستند که متون دارای معنای واحد و ثابتی باشند. این دیدگاه خواستار باز شدن کامل درهای بازخوانی و تأویل متون بوده و بر این باور است که هیچ متنی وجود ندارد مگر آنکه قابل تفاسیر بی‌شمار باشد. افزون بر این، آن‌ها به ادله قرآن و سنت به عنوان متونی تاریخی می‌نگرند که در یک لحظه خاص نازل شده و تحت تأثیر شرایط محیط و واقعیت زمان خود بوده‌اند و اینگونه

۳ - الإمام الشافعي وتأسيس الأيديولوجيا الوسطية» (۱۰۱).

نیست که به عنوان وحی الهی دوام و استمرار داشته باشند و برای همه زمان‌ها و مکان‌ها مناسب باشند».^۴

پژوهشگر دیگری در پاسخ به شبهات نوگرایان درباره تأسیس علم اصول فقه توسط امام شافعی - رحمه الله - می‌گوید: کسی که به دقت در گفتمان نوگرایان اندیشه کند، بدون شک درمی‌یابد که مفهوم تأسیس از دشمنان اصلی جریان نوگرایی معاصر است؛ چرا که اندیشه نوگرایان بر پایه نسبی‌گرایی استوار است و این نسبیت‌گرایی وجود حقیقت ثابت برای اشیا را نمی‌پذیرد. از دید آن‌ها حقیقتی در ذات خود وجود ندارد، بلکه حقیقت همان چیزی است که انسان آن را باور دارد یا آن را می‌خواهد. بنابراین، وجود قواعد کلی ثابت که احکام جزئی و متغیر را کنترل می‌کند - که منظور همان علم اصول است - به شدت با نسبیت‌گرایی نواندیشان در تضاد است. از این

۴ - «موقف الاتجاه الحداثي من الإمام الشافعي: عرض ونقد» نوشته دکتر احمد قوشتی (۵۲).

همچنین نگا: «العلمانيون العرب وموقفهم من الإسلام» نوشته مصطفی باحو (۳۲۳).

رو، امام شافعی بیشترین سهم از انتقاد و تشکیک را از سوی نوگرایان دریافت کرده است.^۵

ابن جزئی در بیان شرف علم اصول فقه که امام شافعی - رحمه الله - با تدوین آن راه را برای تحریف متون توسط نوگرایان بست، می‌گوید: «علوم به سه دسته تقسیم می‌شوند: علم عقلی، علم نقلی، و علمی که از هر دو بهره می‌برد. از این رو، این علم در شرافت به عالی‌ترین شرف دست یافته است؛ و آن علم همان اصول فقه است که در آن عقل با نقل آمیخته و شامل بررسی دلیل و مدلول است.

این علم یاوری خوب برای فهم کتاب خدا و سنت پیامبر - صلی الله علیه وسلم - است. چه علم بزرگی است که شخص مطالعه کننده‌اش را از پستی تقلیدکنندگان به درجه والای مجتهدان می‌برد، و حداقل فایده‌اش این است

۵ - «شبهات الخطاب الحداثي حول الإمام الشافعي» منتشر شده در «مجله پژوهش‌ها و علوم اجتماعی» در ترکیه، شماره هفتم (ص: ۲۳۴-۲۳۵).

که به او کمک می‌کند تا راه‌های ترجیح را بشناسد و میان راجح و مرجوح تمایز قائل شود و میان درست و نادرست فرق بگذارد».^۶

امام شافعی - رحمه الله - اولین کسی است که کتابی در علم اصول فقه تدوین کرد، اما او مبتکر این علم نبوده است:

مشهور است که امام شافعی - رحمه الله - نخستین کسی است که علم اصول فقه را تدوین کرده است. روشن است که منظورمان از این سخن این است که او این علم را به صورت نوشتاری و مدون تنظیم کرده است، نه اینکه آن را اختراع کرده و بدون استناد به میراث شفاهی یا کاربردهای عملی پیشین ایجاد کرده باشد.

یکی از پژوهشگران در پاسخ به این شبهه می‌گوید: «فرآیند تأسیس به شکل فردی به وجود نمی‌آید؛ بلکه نیاز به بنیان فرهنگی و عینی دارد تا بتوان آن را ایجاد کرد. با این حال، در برخی افراد توانایی نمایان کردن آن به صورتی جامع‌تر

۶ - تقریب الوصول إلى علم الأصول» (ص: ۱۳-۱۴).

و منسجم‌تر نسبت به دیگران پدیدار می‌شود و نوشته‌های این افراد به عنوان متونی تأسیسی آن علم مورد نظر در نظر گرفته می‌شوند. در نظر گرفتن متون برخی افراد به عنوان متون تأسیسی نه تنها به دلیل آن است که این متون ساختار فرهنگی آن علم را به صورت جامع‌تر و کلی‌تر ارائه می‌کنند، بلکه به دلیل آن است که این متون شکل دهنده این ساختارها بوده و آن را در قالب‌های جدیدی که پیش‌تر وجود نداشته، بازتولید می‌کنند.

از اینجا تأسیسی بودن متون امام شافعی در فقه آشکار می‌شود؛ چرا که او آنچه را که به صورت عملی انجام می‌شد اما فاقد قواعد و اصول مدون بود، به صورت مکتوب درآورد. او آن را در قالب متنی تنظیم کرد که بیشتر روش‌ها را در خود خلاصه می‌کرد. اما پس از آنکه به اصول کلی نظم داده شد تا شخص مجتهد با تمرین در این اصول بتواند اجتهاد را بر اساس مبانی منضبط انجام

دهد، به آن‌ها کمک کرد که از سردرگمی و بی‌نظمی دوری کرده و دایره پیروی از هوای نفس تا حد ممکن برای این افراد محدود شود.^۷

محمد آرکون بر این باور است که قضاات در قرن اول هجری از عرف‌های محلی پیش از اسلام الهام می‌گرفتند، که با توجه به محل‌ها متفاوت بود، و نظر شخصی قضاات در مسائل مطرح شده تعیین کننده بود. بنابراین، تدوین کتاب «الرساله»^۸ توسط امام شافعی برای مقابله با وضعیت نابسامان قضایی بود؛ وضعیتی که احکام با توجه به قضاات و مکان‌ها متفاوت بود و این امر وحدت امت را تهدید می‌کرد. او با تدوین کتاب «الرساله» یک روش‌مندی برای این قانون وضع کرد.^۹

۷ - از مقاله (شبهات الخطاب الحداثي حول الإمام الشافعي) منتشر شده در «مجله پژوهش‌ها و علوم اجتماعی» در ترکیه، شماره هفتم (۲۳۴-۲۳۵).

۸ - آرکون کتاب «الرساله» را یکی از کتاب‌های زیبا و لذت بخش تولید شده توسط فکر کلاسیک اسلامی می‌داند.

۹ - «تاریخية الفكر العربي الإسلامي» (۲۹۷) لازم به ذکر است نویسنده مقاله (شبهات الخطاب الحداثي حول الإمام الشافعي) که قبلاً ذکر شد در اینجا متوجه منظور آرکون نشده و گمان کرده

عجیب است که چگونه می‌توان گفت که قضات در قرن اول بر اساس عرف‌های محلی پیش از اسلام قضاوت می‌کردند و حکم می‌دادند، در حالی که ائمه مجتهد تابعین و اتباع تابعین در میان آنان بودند، که فتاوا و احکامشان مبتنی بر کتاب و سنت بوده و برای ما محفوظ مانده است. حقیقت این است که تصویری که آرکون از وضعیت قضات در قرن اول ارائه می‌دهد، تهمتی محض به آن‌هاست و شافعی مبتکر اصولی نبوده که آن‌ها از آن بی‌اطلاع بوده باشند.

تقی السبکی - رحمه الله - می‌گوید: «اگر بگویی که علما در زمان صحابه، تابعین و تابع تابعین از بزرگ‌ترین مجتهدان بودند و این علم (اصول فقه) وجود

است این سخنان وی که می‌گوید: «این بزرگ‌ترین حیل‌های است که باعث رواج این توهم شده که شریعت دارای اصل الهی است»، به کتاب «الرساله» اشاره می‌کند. در حالی که حقیقت این است که آرکون در اینجا به دلیل قیاس اشاره دارد که یکی از دلایل کلی شریعت در میان جمهور است و به کتاب «الرساله» اشاره نکرده است.

نداشت تا اینکه شافعی آمد و آن را مدون کرد؛ پس چگونه آن را شرطی برای
اجتهاد قرار می‌دهی؟

می‌گوییم: صحابه و کسانی که بعد از آن‌ها بودند به‌طور طبیعی با آن آشنا
بودند، همان‌طور که قبل از خلیل و سیبویه به‌طور طبیعی با نحو آشنا بودند.
زبان‌های آن‌ها فصیح و ذهن‌هایشان مستقیم و فهمشان از ظاهر و باطن
زبان عربی آماده بود؛ چرا که آنان اهل آن زبان بودند و از آن‌ها آموخته می‌شد.
اما پس از آن‌ها زبان‌ها فاسد شد و فهم‌ها تغییر یافت، پس به این علم نیاز
پیدا شد، همان‌طور که به نحو نیاز پیدا شد».^{۱۰}

این حقیقت تاریخی دربارهٔ پیدایش علوم و تدوین آن‌ها را بسیاری از نوگرایان
درک نمی‌کنند؛ همان‌هایی که ادعا می‌کنند امام شافعی - رحمه الله - با
بستن دروازهٔ اجتهاد و رأی به بهانه‌های شرعی و مقولات اسلامی، ضربه‌ای
نهایی به عقل اسلامی در فقه و تشریع زده است. اما امامت و پیشگامی

۱۰- «الإبهاج في شرح المنهاج» (۱/ ۱۶-۱۷). این کتاب شرح منهاج بیضاوی است که نویسنده تا اول
مباحث وجوب آن را نوشت و پسرش تاج الدین آن را ادامه داد.

شافعی - رحمه الله - در تدوین علم اصول فقه به معنای اختراع قواعدی نیست که از پیش وجود نداشته باشد. بلکه به دلیل روشنی این مسئله و دشواری انکار آن، برخی از نوگرایان (که تعدادشان اندک است) آنرا پذیرفته‌اند.

حسن حنفی در بررسی و ارزیابی کتاب نصر حامد ابوزید درباره امام شافعی - رحمه الله - می‌گوید: «ادله چهارگانه شرعی - کتاب، سنت، اجماع و قیاس - منحصر به امام شافعی نبوده، بلکه بنیان علم اصول فقه قبل و بعد از شافعی را تشکیل می‌دهند. حتی در میان شیعیانی که قیاس را نمی‌پذیرند، قول امام معصوم جایگزین آن است. برتری شافعی در این است که او این نظام را همانند ارسطو در منطق، خلیل بن احمد در عروض، سیبویه در نحو، فرانسیس بیکن در ارغنون جدید، و ویکو در فلسفه تاریخ وضع کرده است.

این همان چیزی است که فقها پس از آنکه شافعی بنیان‌هایش را نهاد به صورت علنی آنرا پذیرفتند.

اگر شافعی با تثبیت قواعد استدلال بد نیت بوده است، آیا همه علمای اصول بعد از او نیز چنین بوده‌اند؟! وضع یک علم جدید نشان دهنده قدرت بالای نظریه‌پردازی است و در نظر گرفتن آن به عنوان تمایلی برای کنترل عقل و اندیشه، چیزی جز دخالت سیاست در فکر نیست. هیچ علمی بدون قواعد و روش نیست؛ دکارت نیز چنین می‌کرد و مردم پیش از او می‌اندیشیدند، هوسرل نیز چنین کرد، و مردم پیش از او نیز تأمل می‌کردند.^{۱۱}

شاید دلیل این موضع مثبت حسن حنفی نسبت به امام شافعی - رحمه الله - احترام او به شیخ مصطفی عبدالرزاق باشد که وی را از مجددان عصر می‌داند. او کتابی با عنوان «امام شافعی بنیان‌گذار علم اصول فقه» دارد که در آن شأن شافعی - رحمه الله - را بالا می‌برد. به همین دلیل، حسن حنفی از نصر ابوزید به خاطر نادیده گرفتن این کتاب انتقاد کرده است.^{۱۲}

۱۱ - «حوار الأجيال» (۴۵۲-۴۵۳).

۱۲ - «حوار الأجيال» (۴۴۷).

از دیگر نوگرایانی که به نبوغ امام شافعی - رحمه الله - در کتاب «الرساله» اذعان می‌کند، عبدالمجید شرفی است. او می‌گوید: «نبوغ شافعی در این است که او این قوانین کلی را بدون نمونه پیشین وضع کرده و با ذهن تیزبین خود توانسته است نشانه‌های پراکنده عصر خود و پیشینیانش را گرد آورد و میان آن‌ها انسجام ایجاد کند و بنای اصولی باشکوهی را برپا کند که آیندگان در این زمینه وامدار او باشند».^{۱۳} با این حال، شرفی از سوی دیگر میراث اصولی امام شافعی را به باد انتقاد گرفته است که در ادامه به آن اشاره خواهیم کرد.

اعتراض جورج طرابیشی و پاسخ به آن:

جورج طرابیشی به دلیل ناآگاهی از حقیقت نبوت و رسالت، نظریه‌ای که نقش امام شافعی - رحمه الله - را به تنظیم، ترتیب و تدوین محدود کرده و او را مبتکر و مخترع علم اصول نمی‌داند، رد کرده است. استدلال او این است که امام شافعی - رحمه الله - با اثبات حجیت سنت نبوی در کتاب «الرساله»

۱۳- «لَبَيَات» (۱۴۰).

نوعی «انقلاب خدا انگاری» انجام داده است (به این معنا که پیامبر را با خداوند برابر کرده است!). از نظر طرابیشتی، این دیدگاه با ایده‌ای که نقش شافعی در علم اصول فقه را همانند نقش خلیل در علم عروض، و نقش سیبویه در علم نحو می‌داند، همخوانی ندارد.

جورج طرابیشتی می‌گوید: «وقتی گفته می‌شود که شافعی در علم شریعت همان جایگاهی را دارد که ارسطو در علم منطق و خلیل در علم عروض داشت، باید توجه کرد که این قیاس که فخر رازی به خوبی به آن پرداخته و سپس احمد امین و پس از او جابری آن را وارد فرهنگ عربی مدرن کرده‌اند، در واقع قیاسی گمراه‌کننده است. نقشی که شافعی ایفا کرد، صرفاً نقش سازمان‌دهنده‌ای نبود که قوانین کلی چیزی که مردم به‌طور طبیعی از آن اطلاع داشتند را وضع کند. بلکه او - اگر بخواهیم از زبان جنبش‌های انقلابی مدرن استفاده کنیم - بنیان‌گذار یک جمهوری جدید بود. با بهره‌گیری از زبان ابن خلدون، او تنها دنباله‌رو گذشتگان خود نبود، بلکه پیش‌رو و آغازگر عصری نوین بود. نقش انقلابی او در زمینه اصول شریعت کم‌اهمیت‌تر از نقشی نبود

که معاویه با تأسیس خلافت اموی، یا ابوالعباس سفاح با بنیان‌گذاری خلافت عباسی در تاریخ سیاست ایفا کردند. از پس او، هیچ چیزی در عرصه الهیات و معرفت مانند گذشته باقی نماند؛ سنت به کتابی دیگر در کنار قرآن تبدیل شد و همان هاله تقدس وحی را پیدا کرد. شاید چنین «انقلاب خداانگاری» در اسلام در تاریخ ادیان تنها با انقلابی قابل مقایسه باشد که مسیحیت در قرن چهارم میلادی تجربه کرد؛ زمانی که با مسیحی شدن امپراتوری روم، مسیح به‌عنوان «پسر خدا» و هم‌جنس با خداوند پدر به الوهیت منصوب شد؛ با این تفاوت که به‌جای خدا انگاری پیامبر، اصالت الهی سنت او (یا کلمه او)، به تعبیر مسیحی برگرفته از «لوگوس» یونان) به رسمیت شناخته شد. این نهایت چیزی بود که دینی چون اسلام، که بر پایه توحید ناب بنا شده است، می‌توانست بپذیرد».^{۱۴}

۱۴ - «من إسلام القرآن إلى إسلام الحديث» (۱۹۴-۱۹۵). برای اطلاع بیشتر می‌توانید به مقاله‌ای که توسط مرکز سلف با عنوان (من الهرطقة إلى الأصولية.. قراءة في فكر جورج طرابيشي) نوشته شده و در لینک <https://salafcenter.org/> قابل دریافت است مراجعه کنید.

پاسخ به دیدگاه جرج طرابیسی:

در پاسخ به جرج طرابیسی باید بگوییم که اطاعت از رسول الله - صلی الله علیه وسلم - همان اطاعتی است که خداوند به آن فرمان داده و آن را اجازه داده است و هیچ نجاتی در روز قیامت جز با این اطاعت محقق نخواهد شد. ایمان به سنت نبوی و رجوع به آن، همان اطاعت از رسول خداست که ما به آن مأمور شده ایم؛ و اطاعت از کسی که خداوند به فرمانبرداری او دستور داده در واقع اطاعت از خداوند است.

شرک در قانون گذاری زمانی رخ می دهد که از قوانین و مقرراتی پیروی شود که خداوند به آن اجازه نداده است، همان طور که خداوند می فرماید: **وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ** [انعام: ۱۲۱] (و در حقیقت، شیاطین به دوستان خود القا می کنند که با شما [در این مورد] مجادله نمایند؛ و اگر از آنان اطاعت کنید، قطعاً شما [نیز در زمره] مشرکان هستید). این شرک مربوط به پیروی از شیاطین است و نه اطاعت از پیامبران خداوند.

خداوند در قرآن ما را به وجوب پیروی از پیامبر - صلی الله علیه وسلم - راهنمایی کرده و بیان نموده که سنت نیز بخشی از وحی است که پیامبر - صلی الله علیه وسلم - به همراه قرآن آورده است. اگر این - همانگونه که طرابلسی ادعا می‌کند - به معنای «خدا انگاری پیامبر» باشد، نتیجه آن این خواهد بود که خداوند بندگانش را به شرک‌ورزی تشویق نموده و قرآن نیز به شرک دعوت کرده است، که بی‌اساس بودن این ادعا روشن و آشکار است.

اما سنت نبوی که شامل احکام مستقل است، وحیی از جناب خداوند به پیامبر - صلی الله علیه وسلم - بوده نه اینکه از جناب خود پیامبر - صلی الله علیه وسلم - باشد. پیامبر - صلی الله علیه وسلم - ابلاغ‌کننده آن از جناب خداوند بوده و در حکم و تدبیر شریک خداوند نیست.^{۱۵}

آنچه این معنا را بیشتر روشن می‌کند، سخن تابعی بزرگوار حسان بن عطیه است که می‌فرماید: «جبرئیل برای آوردن سنت پیامبر - صلی الله علیه وسلم

۱۵ - نگا: «شبهات القرآنیین حول السنة النبویة» نوشته محمود مزروعة.

- نازل می‌شد همان‌گونه که قرآن را بر او نازل می‌کرد و همان‌طور که قرآن را آموزش می‌داد، سنت را نیز آموزش می‌داد.^{۱۶}

بنابراین، استناد به وجود احکام مستقل در سنت برای اثبات این ادعا که مراجعه به سنت به معنای «خدا انگاری پیامبر» است، نتیجه نداشتن درک صحیح از نقش و وظیفه پیامبر و ناآگاهی از معنای نبوت و رسالت است.

در نتیجه، اصل نادرستی که طرایشی بر مبنای آن این قیاس‌ها و برداشت‌ها را بنا کرده است، یعنی اینکه امام شافعی - رحمه الله - با تثبیت مرجعیت الهی سنت نبوی در کتاب «الرساله» به «خدا انگاری پیامبر» پرداخته به‌طور روشن نادرست است. لذا با رد این اصل، تمامی قیاس‌ها و تشبیهاتی که طرایشی از تاریخ اسلام یا تاریخی مسیحیت به‌کار برده است، بی‌معنا خواهد بود.

۱۶- روایت خطیب بغدادی در کتاب «الفقیه والمتفق» (۱/۲۶۷).

اصولی که امام شافعی - رحمه الله - بنا نهاد و به برآورده کردن نیازهای فقهی معاصر کمک می‌کند:

برخی از نوگرایان با وجود انتقاداتی که از امام شافعی - رحمه الله - می‌کنند، به نابغه بودن ایشان در تألیف کتاب «الرساله» و تدوین اصول فقه اعتراف نموده و او را از این بابت مورد انتقاد قرار نمی‌دهند. اما مدعی هستند که میراث اصولی شافعی برای زمان کنونی مناسب نیست.

عبدالمجید شرفی می‌گوید: «منظومه اصولی شافعی تا زمانی که شرایط تاریخی مشابه شرایط زمان او بود، مناسب بود. اما تغییرات عمیق در شرایط به دلیل انقلاب‌های صنعتی، فناوری و رسانه‌ای و تحولات بزرگ در شیوه زندگی، ارزش‌های اجتماعی و ابزارهای شناختی، بازنگری و نقد آن منظومه را ضروری می‌سازد. در عصر کنونی ما برای مؤمن امکان‌پذیر نیست که کتاب خود را با معیارهای پیشینیان و نگرش آن‌ها به جهان بخواند، زیرا زمان این

مفاهیم را به گونه‌ای پشت سر گذاشته است که دیگر هیچ امیدی به بازگشت اعتبار و تأثیر آن‌ها نیست».^{۱۷}

دو حوزه در اصول‌گرایی شافعی وجود دارد:^{۱۸}

۱ - حوزه نخست: مرتبط با فهم دلیل و اصول استدلال است که در آن شافعی - رحمه الله - با دیگران اختلافی ندارد. این موارد تحت تأثیر تغییرات زمانی و مکانی قرار نمی‌گیرند و هیچ شرایط تاریخی خاصی در زمان او یا تغییراتی در زمان ما بر آن‌ها اثر نمی‌گذارد. برای مثال، چه تغییری ممکن است در قاعده پذیرش حدیث، یا این که اصل در نهی تحریم است، یا اینکه تخصیص مقدم بر عمومیت است، یا حرام در حالت ضرورت جایز می‌شود، یا شرایط نسخ رخ دهد؟ این‌ها مسائل کلی مرتبط با فهم متن هستند و هیچ ارتباطی با تغییرات

۱۷ - «لَبَيَات» (۱۴۳).

۱۸ - این پاسخ از مقاله (عقل الشافعي والفراغات الثلاث) نوشته دکتر فهد العجلان گرفته شده است.

زمانی یا شرایط عارضی ندارند؛ بلکه هدف از آن‌ها فهم صحیح مقصود شارع است.

ممکن است بین علما درباره بهترین روش در این موارد اختلافاتی وجود داشته باشد و فضایی برای تأمل و ترجیح بر اساس شرایط عینی باز باشد، اما تغییرات زمانی و مکانی در این موارد نقشی ندارند.

۲- حوزه دوم: مرتبط با اجتهادی است که بر اساس واقعیت‌های خاصی صورت گرفته و در آن منافع یا مضرات خاصی مد نظر قرار گرفته است، یا اجتهاد در انتخاب حکم شرعی ارجح بوده است. در اینجا هیچ‌کسی نمی‌گوید که باید نظر شافعی - رحمه الله - یا دیگران را الزاماً پذیرفت. حتی خود شافعی نیز نمی‌گوید که سخن من در این موارد برای همه در هر زمان و مکانی الزام‌آور است. بنابراین، صرف وقت برای این مسئله بیهوده است.

در نتیجه، ما نیازمند عقلی مشابه عقل این امام بزرگ برای ارائهٔ اجتهادات قوی هستیم که هم به اصول شرع پایبند بوده، و هم منافع مردم را در پاسخ‌ها در نظر بگیریم و از آسیب‌ها و ضررهای آن بکاهیم.

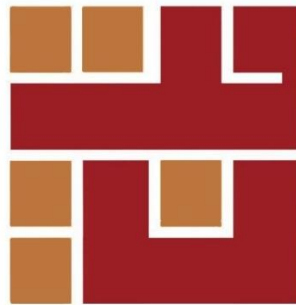
خلاصهٔ سخن:

امام شافعی - رحمه الله - اصول فقه را اختراع نکرده و این علم هیچ آسیبی به عقل مسلمان وارد نمی‌کند. علما پیش از شافعی و در عصر او از آن قواعد بهره می‌بردند و این موضوع مانند بسیاری از علوم دیگر است که در گذشته بدون تدوین کتابی خاص مورد استفاده قرار می‌گرفت، سپس در کتابی به‌طور مستقل گردآوری شد، مانند اقتصاد، جنگ و غیره.

آنچه شافعی - رحمه الله - در سطح تأسیس و قاعده‌سازی ارائه کرده، افزوده‌ای بزرگ و برجسته است که از یک سو به آسان‌سازی استنباط و استدلال فقهی و از سوی دیگر به حفظ شریعت و تأمین منافع مردم و دفع ضرر و آسیب از آن‌ها کمک می‌کند.

نقد نوگرایان از امام شافعی - رحمه الله - در حقیقت ناشی از دشمنی گفتمان
آنها با اصل تأسیس ثابت و مطلق بودن متون است، نه بر پایه یک انگیزه
علمی.

امام شافعی و نوگرایان |



مرکز مطالعات متین

www.MatinStudies.com

t.me/MatinStudies

facebook.com/MatinStudies

Instagram.com/Matinstudies

X.com/Matinstudies